

روضۃ الانوار عباسی

۹

رابطه مجتهد و سلطان

نجف لک زایی

محقق سبزواری کیست؟

محمد باقر سبزواری، معروف به محقق سبزواری، در سال ۱۰۱۷ ه. ق. به دنیا آمد. (۱) وی فرزند محمد مؤمن خراسانی است که پس از وفات پدرش به اصفهان آمد و در آنجا سکنی گزید (۲) و در اندک زمانی سرآمد علمای عصر خود شد؛ به گونه‌ای که پس از چندی به درخواست شاه عباس دوم سمت امامت جمعه و جماعت و منصب شیخ الاسلامی را پذیرفت. (۳)

محقق سبزواری نزد شاه عباس دوم و وزیر عالم او خلیفه سلطان بسیار عزیز و محترم بود. به گونه‌ای که تدریس در مدرسه ملا عبدالله شوشتری از طرف وی به محقق سبزواری واگذار

۱. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۰۱ و ۵۳۵. مکارم الاثار، ج ۳، ص ۸۲۳. جامع الزوات، ج ۲، ص ۷۹. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۷۱.
۲. روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۸. در این منبع می‌خوانیم: «قد ورد العراق بعد فوت والده المذكور و سکن اصفهان.» که منظور عراق عجم است که اصفهان نیز جزء آن به حساب می‌آید. در کتاب دین و سیاست در دوره صفوی، در صفحه ۲۰۲ می‌خوانیم: «مدتی را در عراق گذرانده و پس از آن در اصفهان می‌زیسته است.» که مؤلف مزبور مأخذ خود را ذکر نکرده است؛ اگر منبع ایشان مطلب روضات الجنات باشد، چنین مطلبی (مدتی را در عراق گذرانده) از آن استنباط نمی‌شود.
۳. روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۸. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۲. هدیة الاحباب، ص ۲۵۴.

شد. (۱)

محقق سبزواری در دوران تحصیل، از استادان بنام و معروفی استفاده کرده است. برخی از اساتید وی در علوم نقلی و ضبط حدیث و علوم عقلی و فلسفی، سرآمد دوران خود بوده‌اند.

از اساتید وی در علوم نقلی می‌توان به اشخاص زیر اشاره کرد:

۱. علامه محمد تقی مجلسی، معروف به مجلسی اول. (۱۰۷۰-۱۰۰۳ ه. ق.) (۲)
۲. ملا حسن علی شوشتری. (متوفای ۱۰۷۵ ه. ق.) (۳) وی رساله‌ای در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت، و اثر دیگری به نام التبیان دارد. (۴)
۳. حیدر علی اصفهانی. (۵)
۴. سید حسین بن حیدر عاملی. (۶)

محقق سبزواری از عالمانی چون: محمد تقی مجلسی، نورالدین علی بن حسین بن ابی الحسن عاملی (۱۰۶۸ ه. ق.) برادر صاحب مدارک و معلم، میر شرف‌الدین علی بن حاجت شولستانی (زنده در ۱۰۶۲ ه. ق.) و حسین بن حیدر بن حیدر قمر کرکی، روایت می‌کرده است. همه اینها از طبقه شاگردان شیخ بهایی (۱۰۳۰-۹۵۲ ه. ق.) بوده‌اند. (۷)

از استادان وی در علوم عقلی می‌توان به اشخاص زیر اشاره کرد:

۱. میرابوالقاسم فندر سکی، حکیم نامدار قرن یازدهم هجری. (۱۰۵۰-۹۷۰ ه. ق.) (۸)
۲. قاضی معز. (۹)

در برخی متون قدیم و جدید، محقق سبزواری شاگرد شیخ بهایی معرفی شده است که از وی اجازه روایت داشته است. (۱۰) این مطلب، با توجه به شواهد و قراین موجود، درست به نظر

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۹. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۲. هدیة الاحباب، ص ۲۵۴.
۲. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۷۱. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۲.
۳. تذکره نصر آبادی، ص ۱۵۲. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۴.
۴. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۲۳۹.
۵. تذکره نصر آبادی، ص ۱۵۲. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۷۱.
۶. روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۹. مشاهیر دانشمندان اسلام، ص ۱۹۲.
۷. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۷۱.
۸. تذکره نصر آبادی ص ۱۵۲. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۱۴. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۲.
۹. تذکره نصر آبادی، ص ۱۵۲. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۷۱.
۱۰. روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۹. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۲. قصص العلماء، ص ۳۸۶. فواید الرضویه، ص ۴۲۶. دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۲۰۲.

نمی‌رسد. زیرا محقق سبزواری در سال وفات شیخ بهایی (۱۰۳۰ ه. ق.) سیزده ساله بوده است. نیز به طور دقیق بر ما روشن نیست که محقق سبزواری در آن ایام در اصفهان می‌زیسته است یا خیر. از میان شاگردان محقق سبزواری نام چند تن از آنان، که از درجه علمی بالایی برخوردار بوده‌اند، در برخی متون آمده که در این جا به چند تن از آنان اشاره می‌کنیم.

۱. حسین بن جمال الدین محمد خوانساری، معروف به محقق خوانساری. (۱۰۹۹ - ۱۰۱۹ ه. ق.). (۱)

۲. سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی. (۱۱۰۵ - ۱۰۳۹ ه. ق.). (۲) وی به گفته خودش چهل سال اکثر اوقات خود را در کنار محقق سبزواری گذرانده در برخی سفرها همراه وی بوده است.

۳. محمد بن عبدالفتاح تنکابنی، معروف به سراب. (م ۱۱۲۴ ه. ق.). (۳)

۴. محمد شفیع بن فرج گیلانی. (زنده در ۱۰۸۷ ه. ق.). (۴)

۵. محمد صالح بیابانکی.

۶. عبد الله اردبیلی. (۵)

اگر چه محقق سبزواری دارای شخصیت و موقعیت علمی - اخلاقی رفیعی است، اما تاکنون آن گونه که باید و شاید در همه ابعاد مورد توجه قرار نگرفته است؛ طرفه آن که برای برخی کسان با شنیدن نام ایشان، مرحوم حاج ملاهادی سبزواری (ره) تداعی می‌شود و البته برخی نیز وی را با مرحوم آخوند خراسانی، صاحب کفایة الاصول اشتباه می‌گیرند. محقق سبزواری تاکنون فقط از جنبه فقهی و به عنوان فقیهی صاحب نظر مورد توجه بوده است، به لحاظ این که دو اثر فقهی وی؛ یعنی کفایة الاحکام و ذخیرة المعاد فی شرح الارشاد مورد استفاده و استناد علما بوده است. به عنوان مثال شیخ مرتضی انصاری در جای جای مکاسب از کتاب کفایة الاحکام سبزواری استفاده کرده است.

عالمان و اندیشمندان هر یک با تعابیر و اصطلاحات مختلف به مقام و جایگاه علمی محقق

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۹. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۲. فواید الرضویه، ص ۴۲۶.

۲. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۰۲ و ۵۳۴.

۳. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۷۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۹.

۴. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۷۲. الذریعه، ج ۳، ص ۵۵.

۵. همان، ص ۷۲.

سبزواری اشاره کرده‌اند. صاحب جواهر، محمد حسن بن محمد باقر نجفی، از فیض، سبزواری و صاحب مدارک به اتباع المقدّس تعبیر کرده است.^(۱) لازم به ذکر است که محقق سبزواری و چند تن دیگر از عالمان هم عصر وی، نظیر فیض کاشانی پیر و مکتب مقدّس اردبیلی (متوفای ۹۹۳ هـ. ق.) بوده‌اند. ویژگی این مکتب و شخص مقدّس اردبیلی، اتکا بر فکر و اجتهاد تحلیلی و تدقیقی، بدون توجه به آرا و انظار پیشینیان بود.^(۲) از این روست که شاگرد وی سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی در معرفی کتاب کفایة الاحکام سبزواری می‌گوید: «کتابی است بسیار نافع، مشتمل بر مسائل نافعۀ ضروریه، که در متون کتب مشهوره نیست، و مسائل غیر ضروریۀ نادره، که در کتب مشهوره هست، در آنجا نیست.»^(۳) البتّه این خود علاوه بر این که روش وی در فقه را می‌نمایاند به نکته‌ای دیگر نیز اشارت دارد و آن توجه محقق سبزواری به مسائل مورد نیاز جامعه و حذف مسائل غیر ضرور و نادرالوقوع از بحثهای فقهی است و درک این مطلب که باید به مشکلات و نیازهای روز جامعه توجه داشت و به آنها پاسخ داد.

استاد سید جلال الدین آشتیانی در توصیف شخصیت محقق سبزواری می‌نویسد:

«سبزواری با آن که از محققان در علوم نقلی محسوب می‌شود و به واسطهٔ مُسَلِّمیت او در اجتهاد و معرفت او در مقام زعامت دینی و تدریس فقه و اصول، اوقات او مستغرق بود، و بحق از اکابر فقها و اصولیون در دوران تشیع محسوب می‌شود، با این وصف، در انواع فنون عقلی به خصوص حکمت الهی، از مدرّسان عالی مقام عصر خود به شمار می‌رود و به تدریس حکمت و فلسفه و تفکر در مسائل حکمی رغبت و اشتیاق زیاد داشته است، ... و این خود دلیل است بر این که جامعیت در علوم عقلی و نقلی از خواص علمای دوران صفویه است.»^(۴) در ادامه می‌آورد: «این دانشمند، بسیار با ذوق و خوش محضر و متخلّق به اخلاق و صفات ملکوتی بود. به ادبیات فارسی احاطهٔ کامل داشته است و به فارسی بسیار زیبا مطلب می‌نوشته است. در فنون ریاضی ماهر و دارای طبع

۲. همان، ص ۵۷-۵۶.

۱. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۵۷.

۳. وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۳۵.

۴. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ص ۴۹۱-۴۹۰.

(۱) شعری روان بود.

محقق سبزواری علاوه بر تسلط بر زبان عربی و تألیف کتابها و رساله‌هایی به این زبان، به فارسی روان و زیبا مطلب می‌نوشته است. روضة الانوار، اثر گران سنگ وی، به زبان فارسی نوشته شده است که از استحکام قابل تحسین و شایسته‌ای برخوردار است. در جامع الروات درباره شخصیت محقق سبزواری می‌خوانیم: «العلامة المحقق المدقق، الرضى الزكى، جليل القدر، عظيم الشأن، رفيع المنزله، عالم فاضل، كامل صالح، متبحر في العلوم العقلية والنقلية، وحيد عصره، فرید دهره، لا تحصی مناقبه و فضائله، له تألیفات حسنه...» (۲).

محقق سبزواری پس از گذشت یک عمر تلاش و سازندگی روحی و علمی، در سن هفتاد و سه سالگی، در هشتم ربیع الاول سال ۱۰۹۰ ه. ق. در اصفهان دیده از جهان فرو بست و به دیار باقی شتافت. (۳) جنازه وی از اصفهان به مشهد مقدس منتقل و در جوار ثامن الحجج، امام رضا (ع)، در مدرسه میرزا جعفر دفن گردید.

محقق سبزواری، با توجه به مقام و موقعیت علمی خود، آثار و تألیفات فراوان و با ارزشی از خود به یادگار گذاشته است. علامه شیخ آقابزرگ تهرانی، در الذریعه، به بیش از بیست اثر از تألیفات ایشان اشاره می‌کند. تنوع آثار وی موضوعاتی چون فقه، اصول، اخلاق، سیاست، فلسفه و ادب را در بر می‌گیرد. تألیفات محقق سبزواری به دو زبان فارسی و عربی نگاشته شده‌اند. از مجموع آنها، آثار فقهی وی از اقبال بیشتری برخوردار بوده همواره مورد استفاده فقیهان و عالمان بوده است. کفایة الاحکام و ذخیره المعاد فی شرح الارشاد مهمترین آثار فقهی محقق سبزواری هستند. (۴).

مفاتیح النجات عباسی، جامع الزیارات عباسی، خلافتیه، شرح توحید صدوق، رساله در نماز جمعه، مناسک حج، روضة الانوار عباسی، کفایة الاحکام، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد،

۱. همان، ص ۴۹۱. ۲. جامع الروات، ج ۲، ص ۷۹.

۳. در وقایع السنین و الاعوام، صفحه ۵۳۴، آمده است: «در سالی که بیماری بسیار بود و جمعی کثیر از هر طایفه فوت شدند.» در این منبع ذکر نشده که وفات محقق سبزواری به علت آن بیماری فراگیر بوده است یا خیر.

۴. سوگمندانه این دو اثر نیز مانند دیگر آثار نفیس آن عالم فرزانه، به گونه‌ای در خور، تصحیح و چاپ نشده‌اند. گفتنی است موسسه آل البیت، چند سال پیش از این، کتاب ذخیره المعاد فی شرح الارشاد را، به صورت افست از روی چاپ سنگی، بدون تنقیح و تصحیح به چاپ رسانده است، تنها جنبه مثبت آن فهرستی است که در پایان کتاب آمده است و نیز صفحه‌گذاری مسلسل آن.

رساله در تحریم غنا، حاشیه بر شرح اشارات، حاشیه بر الهیات شفا، شرح حدیث بز الوالدین، شرح زیادة الاصول، ردّ بر رساله شبهه استلزام، رساله در مقدمه واجب، رساله فی تحدید النهار الشرعی از مهمترین تالیفات محقق سبزواری به حساب می آیند.

محقق سبزواری معاصر چهار تن از شاهان سلسله صفویه بوده است:

۱. شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ ه.ق.)؛

۲. شاه صفی اول (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه.ق.)؛

۳. شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ ه.ق.)؛

۴. شاه سلیمان اول = شاه صفی دوم (۱۱۰۵-۱۰۷۷ ه.ق.).

اما عمده فعالیت‌های سیاسی سبزواری در دوره سلطنت عباس دوم و صفی دوم شکل گرفته است. همان گونه که پیش از این گفته شد، در دوره عباس دوم منصب شیخ الاسلامی و امامت جمعه را پذیرفت. همچنان که در برخی از سفرهای شاه نیز وی را همراهی می کرد. در دوره سلیمان اول، به هنگامی که شاه برای بار دوم تاجگذاری کرد و نامش را به صفی دوم تغییر داد، به گمان این که بنا بر ادعای منجمان از درد و رنج و بیماری آسوده خواهد گشت، این محقق سبزواری بود که در مراسم تاجگذاری شرکت داشت و پس از آن به مسجد رفت و تاجگذاری شاه را به اطلاع عموم رساند.^(۱)

مهمترین اقدام محقق سبزواری در دوره عباس دوم تألیف کتابهای متعدّد، در جهت اصلاح اخلاق و رفتار شخصی شاه و بهبود مملکتداری اوست. یکی از مهمترین این کتابها، کتاب روضه الأنوار عباسی است، که اگر نگوییم مهمترین سیاستنامه شیعی است دست کم می توان گفت مهمترین سیاستنامه دوره صفویه است.

زندگی سیاسی محقق سبزواری را در رساله جداگانه‌ای، که در تحلیل اندیشه سیاسی وی نگاشته شده، به تفصیل آورده‌ام، در این جا تلاش خواهیم کرد به اجمال نگاهی داشته باشیم به

۱. وقایع السنین والاعوام، ص ۵۳۰-۵۲۹.

«روضه الأنوار عبّاسی».

روضه الأنوار عبّاسی

روضه الانوار یکی از مهمترین منابع در تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی است.^(۱) این کتاب، هم در تحلیل و تبیین اندیشه سیاسی سبزواری، هم در بررسی اندیشه سیاسی شیعه در دوره صفویه و هم در تدوین تاریخ اندیشه‌های سیاسی در سطح جهان اسلام، یکی از مهمترین منابعی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. آنچه از این پس خواهیم آورد تلاشی است در جهت بررسی مطلب مذکور. به این جهت نگاهی داریم به سراسر این کتاب از ابعاد و زوایای مختلف.

روضه الانوار در یک مقدمه و دو قسم سازمان یافته است. علاوه بر درخواست شاه عباس دوم، انگیزه‌های شخصی نیز در تدوین آن مؤثر بوده است. این مطلب در نوشته سبزواری به خوبی منعکس شده است:

«گاهی به خاطر می‌رسید که کتابی تألیف نماید مشتمل به آن چه پادشاهان را در کار باشد به حسب نجات و رستگاری اخروی و آن چه ایشان را نافع باشد به حسب تدبیر و مصلحت ملکی، [...] لیکن بی اشاره‌اعلی [شاه عباس دوم] اقدام به این امر نمی‌نمود تا آن که قائد توفیق مساعدت نموده مبشر عینی بشارت قدسی رسانید و از جانب اعلی اشاره اشرف به امر مذکور عزّ صدور یافت [...] امید آن دارد که [...] این کتاب به نحوی به اتمام برسد که [...] سالهای دراز طبقات ملوک و سلاطین و غیرهم را از آن انتفاع عظیم حاصل شود و فواید برکات آن به روزگار فرخنده آثار همایون اعلی عاید گردد.»^(۲)

دقت در عبارت فوق نشان می‌دهد که اهداف سبزواری از تألیف روضه الانوار هم معطوف

۱- کتاب روضه الانوار توسط نگارنده احیا شده و ان شاءالله به زودی در اختیار علاقمندان به آثار سیاسی قرار خواهد گرفت. از جمله نسخه‌های این کتاب می‌توان به نسخه خطی، به شماره مسلسل ۳۸۹۶ کتابخانه آیه‌الله مرعشی و نیز نسخه‌ای که به سال ۱۲۸۵ قمری منتشر شده، اشاره کرد.
۲- روضه الانوار، مقدمه.

به دنیا است و هم معطوف به آخرت. او از آن دسته از نویسندگان نیست که کتابی در امر تدبیر امور دنیایی، بدون توجه به امر آخرت، بنویسد و یا آنقدر در مسائل مربوط به «آخرت» غور کند که از امور «دنیا» غافل شود. و همین مطلب نکته کلیدی در اندیشه سبزواری است. سبزواری با جمع میان امر دین و دنیا و در تعبیر امروزیان با جمع میان دین و سیاست خود را به «امر واقع» نزدیک کرده است و در واقع جمع میان «امر واقع» و «امور ارزشی» نموده است. وی بدون این که از ارزشهای مذهبی و دینی فاصله بگیرد شگفتی آفریده است و پس از قرن‌ها، که تشیع و شیعیان از نزدیک شدن به سیاست دور نگه داشته می‌شدند، توانسته است در عالم اندیشه اصلاحگری شیعی را با واقعگرایی اصولی و منطقی یک جا جمع کند. کلید جمع میان قسم اول و دوم روضه الانوار در همین نکته نهفته است.

سبزواری در قسم اول با طرح مباحث ارزشی توأم با استفاده فراوان از آیات و روایات، ذکر اصول و فروع دین و تبیین معرفت‌شناسی، جهان‌بینی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی خویش بستر معرفتی محکمی را برای قسم دوم فراهم آورده است و آنگاه در قسم دوم سعی کرده است تا نظام سیاسی مورد نظر خود را ارائه دهد. گو این که در قسم اول نیز محدوده مباحث را میزان ارتباط آنها با حکومت، سلطان و سایر عناصر سیاسی مشخص کرده است. این نکته در فقره‌ای که پیش از این آوردیم مورد تأکید قرار گرفته بود.

مقدمه کتاب در دو فصل ارائه شده است. در فصل اول ضرورت زندگی سیاسی مورد تأکید قرار گرفته و در فصل دوم به اسباب زوال و بقای ملک و پادشاهی توجه شده است. نکته‌ای که به نظر می‌رسد توجه به آن ضرورت داشته باشد، این است که بحث اسباب زوال و بقای دولت از ابعاد و زوایای مختلف مورد توجه سبزواری است بر همین اساس علاوه بر اختصاص دادن یک فصل از مقدمه کتاب به این بحث در سراسر قسم اول و دوم

کتاب به کرات به این بحث برمی‌گردد و مطالبی را مورد تذکر و تأکید قرار می‌دهد. روشن است که ضرورت‌های زمانه، بویژه در سطح اوضاع جهانی، که از اهم آن فقدان حکومتی است (غیر از حکومت صفویه) که داعیه تشیع و دفاع از شیعیان را داشته باشد و در مقابل وجود حکومت‌هایی که بعضاً شیعه ستیزی از محورهای مهم سیاست داخلی و خارجی آنها است، در طرح بحث مذکور و تأکید بر آن بی تأثیر نبوده است.

سبزواری در توضیح محتوایی قسم اول مطالبی آورده است که هم نشانگر دغدغه‌ی وی در کمک به استحکام حکومت صفوی است و هم دغدغه‌های دینی و ارزشی وی را نشان می‌دهد.

«قسم اوّل در آن چه بر پادشاهان جهت رستگاری و نجات آخرت و ربط به جناب احدیت لازم است تا تحصیل آن موجب ثواب و رفع درجات و نجات از عذاب و انتقام الهی بوده باشد؛ و امور مذکوره، به حسب دنیا نیز، موجب انتظام امور ملک و دوام ایام سلطنت است و اهمال آن موجب اختلال امور ملک و دین.»^(۱)

اهمّ مباحث قسم اوّل به ترتیب آنچه در روضه الانوار آمده از این قرار است:
باب اوّل: مهمترین سؤالی که در این باب به آن پاسخ داده شده، این سؤال است که «سبب آمدن آدمی به این جهان چیست؟»
باب دوّم: حقیقت ایمان به عنوان سرچشمه نجات و رستگاری و مراتب ایمان محتوای این باب را تشکیل می‌دهد.

نماز، روزه، زکات، حج و ... به عنوان ارکان ایمان در باب سوّم مورد بحث قرار گرفته‌اند. ذیل بحث نماز به وجوب نماز جمعه تصریح شده است. به وجوب تقلید از

۱- روضه، قسم اول، مقدمه.

مجتهد زنده نیز در همین باب تصریح شده است.

کسی که مصلح است و ندای اصلاح سر می‌دهد، اگر در چگونگی ورود دیگران به جرگه انسانی‌های شایسته و مصلح سخن نگوید، نمی‌توان او را مصلح نامید. به نظر می‌رسد در اندیشه دینی - سیاسی سبزواری بحث «توبه» دارای چنین جایگاهی است. در حالی که در سراسر باب پنجم ارزشهایی همچون عدل، شکر، صبر، توکل و رضا، حسن خلق، عفو، سخاوت، شجاعت، تواضع و ... بحث شده است، «توبه» به تنهایی تمام باب چهارم را به خود اختصاص داده است. فضیلت توبه، زمان توبه، اندازه توبه، مفهوم توبه، گناهان کبیره و صغیره، تفسیر برخی آیات مربوط به توبه و نقل چندین حکایت از کسانی که توبه کرده‌اند و معمولاً هم توبه آنان پذیرفته شده است در این باب به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. سبزواری با بیان داستان توبه شاه طهماسب و تعریف و تمجید از او و نیز اشاره به برکات فراوان توبه وی به کنایه از شاه عباس دوم انتظار چنین کاری را دارد.

باب ششم تماماً در بیان مراعات حقوق گروه‌های مختلف مردم است. علاوه بر بحث‌های حقوق والدین، خویشان، همسران، همسایگان، بردگان، نوکران، ملازمان و مؤمنان فصلی به بررسی حقوق رعایا بر سلاطین و تشویق حاکمان به رعایت حقوق زیردستان اختصاص دارد.

بحث امر به معروف و نهی از منکر و نیز بحث حسبه از مسائلی است که در باب هفتم مورد بررسی قرار گرفته است. فضیلت علم و عقل و بیان مرتبه علما و عقلا پایان بخش قسم اول کتاب است. جمله بسیار مهم «خلیفه و مقتدا و امام و متبع باید که اعلم باشد»^(۱) در همین باب آمده است.

در توضیح محتوای قسم دوم سبزواری خود چنین آورده است: «قسم دوم در مراعات

قواعد و آدابی که پادشاه را در امور ملک و ضبط مراتب سلطنت و حفظ معاهد دولت و استحکام اساس پادشاهی و تأسیس مراسم جهاننداری لازم است، سوای آن چه در قسم اول مذکور شد.»^(۱)

انواع سلطنت در باب اول قسم دوم مورد بحث قرار گرفته است. سلطنت فاضله و ناقصه از مهمترین انواع سلطنت هستند. گسترش خیرات عامه محور اعمال سلطنت فاضله و بسط شرور عامه محور اقدامات سلطنت ناقصه است. بیشتر مطالبی که در این باب آمده برداشتهایی است از کتب پیشینیان در باب حکمت عملی.

چگونگی رابطه پادشاه با طبقه اهل قلم محور مباحث باب دوم است. اهل قلم از نظر سبزواری عبارت اند از: علما، فقها، حکمای اهل شرع، وزرا، قضات، اشراف، اطبا، منجمان، کتّاب، منشیان، محاسبان، مستوفیان و امثال ایشان که «قوام دین و دولت به وجود ایشان مرتبط است.»^(۲) به هر یک از گروههای مذکور طی فصلی مستقل پرداخته شده است.

باب سوم رابطه پادشاه با طبقات دیگر را مورد بررسی قرار داده است؛ یعنی طبقه اهل شمشیر، تجار، صنعتگران، جمع کنندگان خراج، اهل زراعت. ترجمه نامه طاهر به فرزندش طی یک فصل مستقل در همین باب آورده شده است.

قانون مشاورت در امور، چگونگی تدبیر خزاین و اموال، امور اطلاعاتی و جاسوسی در ابعاد داخلی و خارجی و سیاست خارجی از مباحثی است که در باب چهارم مورد بررسی قرار گرفته است.

پایان قسم دوم، که پایان کتاب نیز هست، باب پنجم است که طی آن نامه‌ای که امام علی(ع) در مورد قوانین حکومت به مالک اشتر نوشته با ترجمه و در موارد اندکی با شرح

۱- روضه، قسم اول، مقدمه.

۲- همان.

مختصر آورده شده است.

مشاهدهٔ مجموع کتاب نشان می‌دهد که سبزواری در تدوین این کتاب نوآوریها و ابتکارات زیادی دارد. اگر ارسطو اخلاق را مقدمه سیاست قرار داده است، وی نه تنها اخلاق را مقدمهٔ سیاست قرار داده بلکه فقه را مقدمه اخلاق و مبانی کلامی را مقدمه فقه. چنانکه کلام وی نیز بر روی مبانی فلسفی استوار است. بنابراین سبزواری از شروع تا ختم سیری را طی می‌کند که در نمودار زیر قابل مشاهده است.

مبانی فلسفی ————— ← مبانی کلامی ————— ← علم فقه و احکام عملی شرع ————— ← اخلاق یا ارزشها و ضد ارزشهای سیاسی ————— ← مدیریت و فنّ سیاسی.

این سازماندهی تا آن جا که از اطلاعات موجود برمی‌آید در آثار هیچ یک از متفکران قبلی دیده نمی‌شود. در این سازماندهی، از گفتمانهای مختلف یونانی، ایراننشهری و اسلامی استفاده شده است. چنانکه توجه سبزواری به اخلاق ناصری، از عنایت وی به سیاستنامه خواجه نظام الملک نمی‌کاهد. مراجعه به آثار تاریخی، فلسفی و ... به گونهٔ محققانه و مناسب صورت گرفته است. بر همین اساس سبزواری بدون این که به پادشاه صفوی مشروعیتی بدهد، سعی می‌کند حتی الامکان او را به دولت مطلوب نزدیک کرده کار ویژه‌های مورد سلطنت فاضله را از او بخواهد.

با این حال طرح این پرسش در این جا بی‌مناسبت نیست که چرا در میان انبوه منابعی که سبزواری در کتاب خویش از آنها بهره برده است، هیچ توجهی به فارابی مؤسس فلسفه سیاسی در عالم اسلام، نکرده است؟ هیچ اسمی، نه از خودش و نه از آثارش، در روضه الانوار نیست و دیگر این که سبزواری با این که می‌دانیم فیلسوف است و روضه الانوار را نیز بر مبانی عقلی و فلسفی استوار ساخته است، اما هیچ علاقه‌ای به طرح مباحثی از آن دست که معمولاً فیلسوفان سیاسی همچون فارابی به آنها پرداخته‌اند از قبیل بحث

سعادت با شقوق مختلفش نداشته است. و یا به عبارت دیگر از ادبیات فیلسوفان سیاسی در این بحث و عمدتاً در این کتاب استفاده نکرده است. بلکه ادبیات دینی و در مرتبه بعد ادبیات سیاستنامه‌ای است. به نظر می‌رسد عامل عمده این باشد که وی در صدد ارائه طرحی برای نگهداری حکومت موجود است و نه تبیین مدینه فاضله و مطلوب. مخاطب سبزواری شخص پادشاه یعنی عباس دوم است در حالی که مخاطب فارابی پادشاهان نیستند.

در ادامه، برای آشنایی با نوع مباحث سبزواری، یکی از مباحثی را که دارای اهمیت بیشتری است؛ یعنی بحث رابطه علما و حاکمان یا به تعبیری رابطه دین و دولت، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. همانگونه که ملاحظه خواهید کرد، نکات جدیدی در نظریه سبزواری قابل مشاهده است.

پادشاه و علما (یا رابطه دین و دولت)

یکی از پیچیدگی‌های اندیشه سیاسی سبزواری، بسان اندیشه سیاسی بسیاری از علما، تعیین جایگاه دین در نظام سیاسی، در هنگامی است که حکومت دست کسی است که مورد رضایت آنان نیست. و بر همین اساس در بیان مکنونات و عقاید سیاسی خویش جانب احتیاط را رعایت کرده به لطایف الحیل به ابراز عقاید سیاسی خویش می‌پردازند. اگر توجه کنیم که مخاطب سبزواری در کتاب روضة الانوار شخص شاه عباس دوم است، اهمیت این قضیه و پیچیدگی آن بیشتر روشن خواهد شد. سبزواری، به مناسبت‌های مختلف بر جنبه‌کنایه‌ای بودن سخنان خویش با پادشاه اشاره دارد. یک مورد را در این جا می‌آوریم، وی در مورد جایی که رأی پادشاه خلاف مصالح باشد، لازم می‌داند که نزدیکان و مشاوران پادشاه با شیوه‌های مناسب آن رأی را اصلاح کنند.

«در تغییر دادن رأی پادشاه از جانب چیزی که متضمن فساد دینی و ملکی بوده باشد، کمال لطف و تدبیر منظور باید داشت و مسارعت و مبادرت به آن کار و تخطئه آن رأی نباید نمود و بر وجه امر و نهی او را بر هیچ کار تحریص نباید فرمود، بلکه مفسده را، که رأی پادشاه متضمن آن باشد، یا مصحلتی که در خلاف آن باشد باید که به لطایف تقریرات و صنوف تدبیرات باز نمود و بر وخامت عاقبت کارهایی که مستلزم آن باشد بر وجه مرضی تنبیه باید نمود. و در اوقات خلوت و مؤانست به تدریج و تَلَطُّف در ضمن:

[۱] ایراد امثال؛

[۲] و تقریر حکایات گذشتگان؛

[۳] و لطایف حیل

صورت آن کار را در نظر او نکوهیده باید داشت.»^(۱)

ذکر این مقدمه برای این بود که بگوئیم، با همه احتیاطهایی که سبزواری دارد، در باب رابطه پادشاه و علما عباراتی دارد که می‌توانیم بگوئیم از صراحت برخوردارند. در ادامه به برخی از این بیانات اشاره خواهد شد؛ بیاناتی که در کل پادشاه را موظف می‌سازد که زیر نظر علمایی، که سبزواری ویژگیهای آنها را مشخص می‌کند، به انجام وظیفه بپردازد. در این جا ابتدا به اقسام علما از دیدگاه سبزواری اشاره می‌کنیم و سپس به مباحثی از قبیل رابطه پادشاه و علما خواهیم پرداخت.

اقسام علما

۱. حکما. «حکما جماعتی هستند که به فکرهای عمیق و نظرهای بلند

۱- روضه. قسم دوم، باب دوم، فصل دوم.

و رأیهای صواب، تفکر در حقایق موجودات نموده باشند و به کنه حقیقتها رسیده باشند و از راه براهین صحیحه اطلاع بر مبدأ و معاد به هم رسانیده مرتبه بلند از شناخت و توحید و تنزیه مبدأ اول تحصیل نموده معرفت مقربان درگاه احدیت از عقول و نفوس شریفه حاصل کرده فنون علوم حکمیّه را چون الهی و طبیعی و ریاضی و اصول و فروع این فنون را موافق قانون صحیح و حق صریح اکتساب نموده احاطه بر اقوال و آرای حکما و دانایان پیش کرده و در تهذیب و تعدیل قوای نفسانی و دواعی بدنی کوشیده حب دنیا و آرزوهای این جهانی از دل بیرون کرده باشند»^(۱)

به نظر سبزواری این طبقه «خلاصه اهل عالماند و وجود ایشان عزیز و نادر است. و گاه باشد که در چندین قرن بیش از یک یا دو از ایشان به هم نرسد»^(۲) «تعظیم و تکریم این طبقه بر همه لازم و ضروری است»^(۳) این عبارت مبهم است. زیرا روشن نیست که مقصود از «تعظیم و تکریم» «آیا» اطاعت و پیروی هم هست یا خیر؟ ضمن این که قید پایانی جمله یعنی «بر همه» مشخص می سازد که شامل پادشاه هم می شود. در ادامه مشخص خواهد شد که تعظیم و تکریم بدون پیروی و اطاعت از آنان ممکن نیست.

نگرانی سبزواری این است که شناخت «حکما» معمولاً برای اکثر مردم میسر نیست، چه بیشتر مواقع مدعیان باطل و جماعتی که حکیم نیستند خود را متشبه به ایشان می سازند و بنا بر حب ریاست و میل به آن که مردم ایشان را کامل دانند، دعوی کمال و حکمت دانی می کنند. وی حتی هشدار می دهد که: «بر ملوک و سلاطین نیز تمیز این به غایت دشوار باشد و این تمیز نتوانند کرد.» بر همین اساس به پادشاهان توصیه می کند که برای اطمینان از تعظیم حکما به همه علما احترام بگذارند. «لیکن بر ملوک لازم است که اکرام

۱- روضه، قسم دوم، باب دوم، فصل سوم. ۲- همان.

۳- همان.

و احترام همه طبقات اهل علم می نموده باشند و از فواید و برکات عملیّه طبقات اهل دانش و اصحاب فنون منتفع می شده باشند و سخنان و فواید ایشان می شنیده باشند.»^(۱) وی به پادشاه اطمینان می دهد که اگر چنین شیوه‌ای را انتخاب کند، خداوند او را به حکیم حقیقی راهنمایی خواهد کرد: «حق جل و علا نحوی خواهد کرد که او را به عالم ربانی و حکیم صحیح راه نماید تا از برکات فواید او که دنیا و آخرت را شامل است، انتفاع یابد و قدر آرای صحیح و افکار علیّه او را بداند و بشناسد.»^(۲) باری، به نظر می رسد سبزواری نمی خواهد هتک حرمت هیچ یک از مسنوبان به «علم» را بپذیرد.

آیا سبزواری خود را از طبقه «حکما» می داند؟ به نظر می رسد پاسخ مثبت باشد. چون هم تعریفی که از حکما داد بر او صادق است. زیرا سبزواری علاوه بر این که در فقه مجتهد است، مدرس فلسفه است و حتی تعلیقاتی بر کتابهای فلسفی شیخ الرئیس دارد. ضمن این که، آن گونه که در بحث زندگی علمی وی گفتیم عالمی به تمام معنا جامع الاطراف است. مسأله دیگری که این مطلب را تأیید می کند، گله‌هایی است که سبزواری در ضمن بحث از حکما، از دانشوران عصر خویش کرده است. وی می گوید: «اکثر اوقات جمعی از اهل حدیث و فقه که بیش از ظواهر بعضی آیات» و احادیث نفهمیده‌اند و به اعماق آیات شریفه و غوامض اسرار احادیث نرسیده‌اند، طبقه علمای حکمت را بالکلّیه انکار و تجهیل می نمایند و در این باب مبالغه از حد می گذارند و بسیار باشد که تکفیر ایشان بالکلّیه نمایند و قائل به اسلام یکی از ایشان نشوند.»

۲. مجتهدان. «ایشان گروهی هستند که اطلاع تمام بر آیات قرآنی و

احادیث شریفه اصحاب عصمت و طهارت دارند و در مضامین آیات و

احادیث تأمل نموده‌اند و صاحبان فکرهای دقیق و نظرهای صایباند. و

ممارست قوانین اصول و فروع و طرق استدلال و بحث نموده‌اند و علمی چند، که در اجتهاد شرط است، تحصیل کرده‌اند و به صفت تقوا و دیانت و پرهیزگاری و عدالت متصف‌اند. وجود ایشان جهت ارشاد و راهنمایی خلق از همه چیز ضرورتر است؛ چه معرفت احکام و دانستن قواعد حلال و حرام، بی افکار ثاقبه و انظار صابیه ایشان صورت نیندد. و معرفت امور دین و شرع از فتاوا و اخبارات ایشان تحقیق یابد.»^(۱)

در مورد حکما گفته بود: «تعظیم و تکریم» آنها لازم است. اما سخن سبزواری در مورد مجتهدان صریح و بدون ابهام است: وی پیروی از مجتهدان را بر همه خلق واجب می‌داند. «بر همه خلق پیروی ایشان و تعظیم حکم و فتوای ایشان واجب و متحتم است.»^(۲) روشن است که کلمه «بر همه خلق» شامل پادشاه هم می‌شود. لذا وی همچنان که در بحث از «حکما» هشدار داد، در اینجا هم هشدار می‌دهد که در طبقه مجتهدان نیز حق و باطل به هم ممزوج می‌شوند و چه بسا گروهی که مجتهد نیستند دعوی اجتهاد کنند. ولی تمیز مجتهدان دروغین از تمیز حکمای دروغین آسانتر است. «لیکن عمده در این باب نیز مساعدت توفیق غیبی و تأیید ازلی است.»

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا پیروی از مجتهدان واجب است ولی پیروی از حکما واجب نیست و فقط باید تعظیم و تکریم شوند؟ اگر چنین باشد، پس چرا سبزواری مرتبه حکما را بالاتر از مرتبه مجتهدان قرار داده است؟ جواب این پرسش را سبزواری، خود در جای دیگر داده است. وی در بحث فضیلت علم و عقل و بیان مرتبه علما و عقلا با استفاده از جواب خداوند به ملائکه در مورد پرسش از چرایی آفرینش آدم که فرمود: «علم حضرت آدم بیش از همه شما است. پس او را بر شما فضل و تفوق و

۱- همان.

۲- همان.

رجحان بوده باشد.» بطور صریح چنین گفته است: «خلیفه و مقتدا و امام و متبع باید که اعلم باشد.»^(۱)

با این سخن مطالب بسیاری روشن می‌شود. سبزواری در عبارتی کوتاه سعی کرده است. تمامی مکنونات خویش را ارائه کند. لذا از همه تعابیر استفاده کرده است. نتیجه این است که به نظر وی در هر امری «اعلم» به آن امر مقدم است. در باب حکومت و پادشاهی نیز «اعلم» مقدم است. لذا حکومت و سلطنت شاه عباس دوم «ناقصه» و غیر مشروع است و لذا لازم است شاه از اعلم تبعیت کند. در باب حکیم و مجتهد نیز، حکیم چون اعلم است، مقدم است. و البته طبیعی است که سبزواری چنین جمله‌ای را بگوید چون او شیعی است و در قالب آموزه‌های شیعی سخن می‌گوید. منتهی اهمیت سبزواری در این است که در عین حال فردی واقعگرا است. واقعگرایی که به هیچ وجه از اصول خویش عدول نمی‌کند. او سعی دارد به اصلاح وضع موجود بپردازد و این امر را با کمک از پادشاه وقت و نیز با اصلاح او قرین توفیق می‌یابد. وقتی می‌توان به اصلاح پادشاه امیدوار بود که او خود را مکلف به پیروی از دستورات «اعلم» از علما بداند. چیزی که سبزواری در مورد آن کمترین مصالحه‌ای را روا نمی‌داند. چون اگر در اینجا مصالحه کند، ضمانتی برای اصلاح پادشاه و هیأت حاکمه نخواهد داشت.

۳. طبقه مفسران و محدثان و فقیهان. این طبقه کسانی هستند که «در مرتبه و دانش به مرتبه مجتهدین نرسیده‌اند، اما ممارست معرفت آیات و تفاسیر قرآن نموده‌اند یا ممارست و ملازمت کتب حدیث کرده‌اند و در فهم احادیث مساعی جمیله مبذول داشته‌اند یا کتب فقه مطالعه کرده‌اند و در نشر و مدارست آن می‌کوشند و طریقه تعلیم و تعلّم این علوم را وجهه همّت

۱- روضه. قسم اول، باب هفتم، فصل دوم.

خود ساخته‌اند.»^(۱)

نکته بدیعی که در طبقه بندی «علما» از دیدگاه سبزواری وجود دارد این نکته است که وی طبقه «فقیهان» را از «مجتهدان» جدا ساخته آن را در ردیف محدثان و مفسران قرار داده است. و این البته بر خلاف عرف رایج در زمان ما است. به هر حال از نظر سبزواری احترام این طبقات نیز بر پادشاه لازم است. «اعانت و اکرام این طبقات بر ذمه همّت ملوک از لوازم است.»^(۲)

۴. فروتر از مراتب فوق، مرتبه علمای لغت و عربیت و نحو و صرف و امثال این علوم است. به نظر سبزواری «حاملان این علوم را نیز باید معزز داشت.»^(۳)

سبزواری فصل مستقلی در باب ضرورت نیاز به اطبا و منجمان و مهندسان و حساب و سایر دانشهای ضروری برای رفع حاجات ملک و مردم اختصاص داده است. وی نسبت به مرتبه کسانی که این دانشها را دارند نسبت به طبقاتی از دانشمندان که پیش از این بر شمردیم اظهار نظری نکرده است. وی تأکید کرده است که دانشمندان این رشته‌ها را، ولو از ادیان دیگر باشند، باید گرامی داشت چه وجودشان لازم و نافع است. «خلفای بنی امیه و بنی عباس و اعظام سلاطین اسلامی، جمعی از ارباب این علوم را تربیت تمام می‌نموده‌اند و جمعی از اهل این علوم نیز که بر دین اسلام نبوده‌اند و نصرانی و مجوسی و صائبی و امثال آن بوده‌اند، به جهت رغبت به این علوم و حاجت به فواید آن، مراعات تمام می‌نموده‌اند.»^(۴)

وی در ضرورت این رشته‌های علمی به سخنی از افلاطون نیز استناد کرده که گفته است: «علم فقه از جهت دینهای شما است و طب از جهت بدنهای شما است و هندسه از جهت معاش شما است.» علم حساب چون در امر معیشت مدخلیت دارد باید آموخته

۱- همان.

۲- همان.

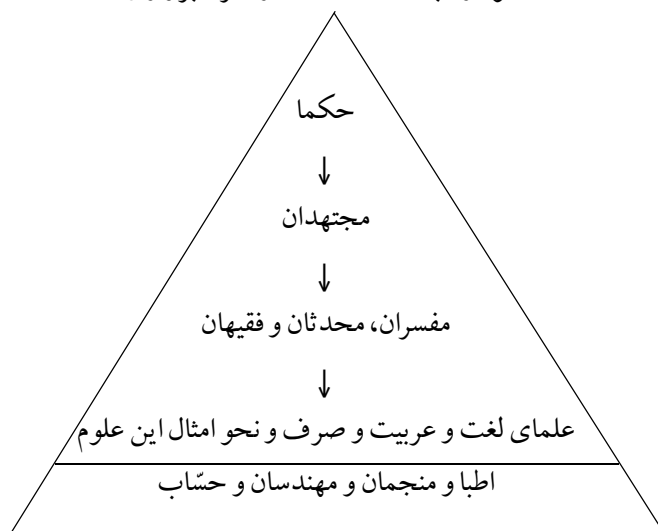
۳- همان.

۴- روضه. قسم دوم، باب دوم، فصل ششم.

شود و علم هیئت به خاطر معرفت اوضاع زمین و آسمان و ضبط احوال و حرکات کواکب و معرفت حسابهای ماه و سال و اوضاع فلکی که به رصدها دانسته می شود نافع است.^(۱) از نظر سبزواری، یکی از وظایف پادشاهان، تربیت علمای این فنون است. به نظر سبزواری اصل این علوم (علوم تعلیمیه که آن را علوم ریاضیه نیز خوانند) مستند به وحی الهی است و توسط انبیا به بشر رسیده است.

سبزواری طبقه بندی مورد نظر خود از علوم را، تا آنجا که من جستجو کرده ام: ارائه نداده است. و اگر چنین کرده بود برخی ابهامات در تفکر وی بر طرف می شد. به هر حال سبزواری، در تمامی آثارش، تا آنجا که من می دانم، علم خاصی را طرد نکرده است.

نمودار طبقات دانشمندان از نظر سبزواری



تا این جا به این نتیجه رسیدیم که پادشاه مخاطب سبزواری موظف است به حکم شرعی (یعنی واجب است) طبق نظر «اعلم» (یعنی حکیم مجتهد) عمل کند. پس پادشاه

جامعه را اداره می‌کند و حکیم مجتهد به ارشاد خلق مبادرت می‌ورزد. و هر جا نیاز به کمک داشت پادشاه موظف است به او کمک برساند. سبزواری با توجه به همین نگرش وظایفی را برای پادشاه بر شمرده است از جمله می‌گوید:

«بر پادشاه ترویج مساجد و معابد و مواضع دعا لازم است [...] باید [...] به [...] صدور و اهالی شرع تأکید نماید که مساجد شریفه را به رونق آرند و جماعتی که اهلیت و قابلیت نداشته باشند ایشان را از محراب و منبر متقاعد سازند تا اضلال خلق نکنند و آفت جهل مرکب ایشان به عوام الناس و مردم ضعیف العقل سرایت ننماید، بلکه باید پیش نمازان و واعظان، مردم صالح عادل متدین عارف به مسائل و احکام شرع باشند تا از اقتدای به ایشان ضرری به ادیان خلق راه نیابد؛ چه همیشه عوام الناس نظر بر پیش نمازان و واعظان می‌دارند و سخنان ایشان را مقبول و متبع شناسند».^(۱)

از دقت در عبارت فوق و نیز سایر دستورالعملهای سبزواری به شاه عباس دوم چنین ظاهر می‌شود که وی از موضع «حکیم مجتهد» و یا حداقل «مجتهد» می‌خواهد به شاه دستوراتی بدهد و طبق قاعده، شاه واجب است به این دستورات گوش دهد. از جمله این دستورات، مطالب مذکور است که سبزواری در جهت اصلاح امور مذهبی به پادشاه دستوراتی می‌دهد. سبزواری برای تبیین ضرورت اصلاح وضع مساجد از نظر منبرها به پیش نمازان و ضررهایی که از جانب افراد ناصالح متوجه دین مردم می‌شود اشاره می‌کند. از جمله مفاسد و ضررهای مورد نظر سبزواری موارد زیر است:

۱. منبریهایی کم سواد و نااهل احکام و احادیث را بر مطالب خود حمل نمایند؛
۲. تحریف در الفاظ و معانی احادیث می‌کنند؛ تا به مقصود خویش برسند؛
۳. «بسیار باشد که احادیث، بر سبیل خدعه و تلبیس، وضع نمایند»؛
۴. بسیار باشد که علما و دانشمندان را تفسیق کنند؛

۵. چه بسا علما را تکفیر کنند.

سبزواری در این مورد، مثالهایی نیز آورده است. وی مثال زده است که اینان اگر ببینند کسی کتابی از کتب صوفیه در دست دارد، او را متهم به صوفیگری می‌کنند و چون صوفیه را نیز از قبل کافر می‌دانند، حکم کفر را بر آن فرد جاری می‌کنند. در صورتی که ممکن است آن شخص کتاب صوفیه را جهت اطلاع بر مذهب ایشان یا بعضی فواید دیگر مورد مطالعه قرار داده باشد. یا اگر ببینند کسی بر کتب حکما و علوم فلسفی مطلع است گویند: فلان حکیم است و کافر است و ایمان ندارد و تلبیسه‌ها کنند و تهمت‌ها زنند!

آنچه سبزواری به عنوان مثال ذکر کرده است، چیزهایی است که دقیقاً در زمان وی رواج داشته است. سبزواری خود به آنچه گفتیم تصریح کرده است: «در همه زمان این قسم کسان بسیار باشند و در زمان ما نیز هستند. و این گروه بدترین خلقند و منتظر فرصتند [...] این گروه اکثر اوقات، خود را منسوب به معرفت قرآن و حدیث سازند و دعوی کمال مهارت در آن کنند ولیکن از قرآن و حدیث به غیر از ظواهر بعضی الفاظ چیزی دیگر ندانند.»^(۱)

راه حل و چاره کار چیست؟ به نظر سبزواری اینجا وظیفه ارباب دولت سنگین است: «اگر سلاطین و ارباب دولت در مقام تمیز و اصلاح مراتب علما نباشند روز به روز این طبقه باطله رواج گیرند و بر دانایان غالب آیند و بیشتر خلق به طرف ایشان مایل شوند و خللهای عظیم در دین به هم رسد. و چون ضعف به دین راه یابد ملک نیز بر سر آن شود.»^(۲)

تتبع و تفحص در متون مربوط به عصر صفویه نشان می‌دهد که آنچه آمد، ویژه سبزواری نیست بلکه این تفکر تلقی رایج در این عصر بوده است. عموم مردم همین تلقی را داشته‌اند. پادشاهان عمدتاً این تلقی را پذیرفته بودند و سعی داشتند، لااقل در ظاهر، به آن پایبند باشند. برخی از علما نیز همین تلقی را داشتند. برای اثبات نکات فوق لازم است اندکی فراتر از اندیشه سبزواری بحث را دنبال کنیم.

۱- همان.

۲- همان.

طبق اسناد موجود، شاه طهماسب، دومین پادشاه از سلسله صفوی و یکی از قدرتمندترین آنها، بر این نظر صحه گذاشت و خود را نائب محقق کرکی خواند: مطابق آنچه در روضات الجنات آمده است، وی خطاب به محقق کرکی چنین گفته است: «انت احق بالملک لآنک التائب عن الامام (ع) و انما اکون من عمالک أقوم بأوامرک و نواهیک».^(۱) ترجمه: «تو شایسته تر از من به سلطنتی؛ زیرا تو نایب امام (ع) هستی و من از کارگزارانت بوده به او امر و نواهی تو عمل می‌کنم».

می‌دانیم که کرکی فقیه عادل امین جامع شرایط فتوی را مجتهد می‌نامید که از سوی ائمه (ع) در زمان غیبت، در تمام امور نیابت پذیر، نیابت دارد. وی بر این سخن ادعای اجماع کرده است.

«اتفق اصحابنا رضوان الله عليهم على ان:

[۱] الفقیه؛

[۲] العادل؛

[۳] الامین؛

[۴] الجامع لشرائط الفتوی المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیه؛

نائب من قبل ائمة الهدی صلوات الله و سلامه عليهم فی حال الغیبة فی جمیع ما للتیابة فیہ مدخل و ربما استثنی الاصحاب القتل و الحدود».^(۲)

شاه اسماعیل دوم نیز در جریان تاجگذاری خود به این مسأله اشاره کرده حکومت را حق فقها، که نایبان امام زمانند، می‌داند.^(۳) یکی دیگر از مجتهدین این عصر، به نام علی نقی کمره‌ای، نویسنده کتاب همم الثواقب، نظریه‌ای مشابه دارد.^(۴)

لمبتون به همین مسأله توجه کرده نکاتی را در این باره متذکر شده است. به نظر وی

۱- روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲- رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۲. شیخ محمد حسن نجفی، نویسنده کتاب فقهی جواهر الکلام در ج ۲۱، ص ۳۹۶ به تأیید و شرح و بسط عبارت فوق پرداخته است.

۳- محمد بن هدایت الله افوشته ای نظنزی، نقاوة الآثار، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، ص ۴۱.

۴- مجله حکومت اسلامی، اندیشه‌های یک عالم شیعی در دولت صفوی، رسول جعفریان، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۶.

«فقها در مواجهه با شکاف بین عقیده و عمل، با اعتقاد به لزوم معصوم بودن حاکم از گناه و اعلم زمان بودن او، در صدد بر آمدند مشکل را بدین گونه حل کنند که سلطان را مطیع و پیر و یک مجتهد سازند.»^(۱) وی در این زمینه به نظر برخی از علما استناد کرده است. محمد باقر مجلسی یکی از علمای مورد استناد وی است. به نظر لمتیون، مجلسی با قبول موجودیت پادشاه هیچ تلاشی در مشروع جلوه دادن او نکرده است و بلکه در فصلی پیرامون عدالت و ظلم سلاطین و امرا در کتاب *عین الحیوة* که عمدتاً اختصاص به بحث از نبوت، امامت و دیگر موضوعات دینی دارد و برای عامه مردم نگاشته شده، چنین می‌گوید:

«بدان که عدل ملوک و امرا از اعظم مصالح ناس است، عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و آبادانی بلاد است، و فسق و فجور ایشان موجب اختلال نظام امور اکثر عالمیان می‌شود. حالت و رفتار ایشان تعیین کننده خواست اکثر مردم است، چنانکه از حضرت رسول [ص] به سند معتبر منقول است که دو صنف از امت هستند، اگر ایشان صالح و شایسته باشند، امت من نیز صالح خواهند بود؛ و اگر ایشان فاسد باشند، امت من نیز فاسد خواهند شد. صحابه پرسیدند: یا رسول الله ایشان که هستند؟ فرمود: فقها و امرا.»^(۲)

برای نشان دادن تلقی عمومی به مطالب برخی از سفرنامه‌ها اشاره می‌شود. شاردن دربارهٔ موقعیت اجتماعی مجتهد می‌نویسد:

«داعیه مجتهد شبیه به داعیهٔ پاپ است. اگر پادشاهان ایران و ارکان دولت، تسلیم عقاید ایشان نشوند آنان نیز به همان وسایلی که پاپ برای اجرای دعاوی و عقاید خود متشبث می‌شود، دست می‌زنند، بر حسب تعلیمات دینی، مجتهد باید سه صفت زیر را به حد اعلی داشته باشد: علم و ریاضت در زندگی و صفات و عادات نیک.»^(۳)

۱- دولت و حکومت در اسلام، ص ۴۴۲. ۲- همان، ص ۴۴۳.

۳- دین و سیاست در دورهٔ صفوی، ص ۴۷.

وی از شخصی به نام ملاکاظم نام برده، می نویسد:

«پس از آن که از راه زهد و ورع قبول عام یافت شروع کرد از اخلاق و عادات شاه عباس ثانی مزمت کردن و کار را به جایی رسانید که می گفت این پادشاه، دائم الخمر و در نتیجه کافر شده الطاف خداوندی شامل او نیست. بایستی او را کشت و...»^(۱)

شاردن در مورد نظریه سیاسی ایرانیان در باب حکومت می نویسد:

«... اهل منبر و همراه با آنان همه مؤمنان و کسانی که از رعایت دقیق و کامل اصول دین برخوردار می گردند هواداران این نظریه هستند که در غیبت امام [ع]، مجتهد معصوم [؟] باید بر مسند شاهی مستقر گردد. اصطلاح مجتهد معصوم به معنی مردی است که از نظر اخلاقی منزه است و همه علوم را به آن درجه از کمال آموخته است که می تواند بی درنگ و بی شبهه به همه سؤالاتی که درباره دین و حقوق مدنی از او به عمل آید پاسخ گوید. [...] اهل منبر می گویند: چگونه ممکن است که این پادشاهان (نا مقید یا بی دین، به اصطلاح خاص آنان) شرابخوار و هوس باز، خلیفه خدا باشند و با آسمان پیوند داشته باشند و از آنجا روشنایی (فرّ) لازم را برای رهبری مردم مؤمن دریافت کنند؟ [...] اورنگ والای جهان تنها به یک مجتهد یا مردی که واجد تقدس وراثتی ما فوق عامه مردم باشد تعلق دارد. راست است که مجتهد چون مقدس و در نتیجه مردی صلح جواست باید پادشاهی صاحب شمشیر نیز وجود داشته باشد تا عدالت را برقرار سازد، اما وی باید همچون وزیر و وابسته مجتهد باشد و بس.»^(۲)

کمپفر از دیگر جهانگردانی بود که در زمان شاه سلیمان صفوی به ایران آمد. این جها نگرد آلمانی در کتابی خواندنی خاطرات خود از این سفر را یادداشت کرده است. وی درباره موقعیت مجتهد و قدرت مستقل او می نویسد:

«شگفت آن که متألهین و عاملین به کتاب نیز در اعتقاد به مجتهد با مردم ساده دل شریک اند و می‌پندارند که طبق آیین خداوند، پیشوایی روحانی مردم و قیادت مسلمین در عهدهٔ مجتهد گذاشته شده است، در حالی که فرمانروا، تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد. بر حسب آنچه گفته شد، مجتهد نسبت به صلح و جنگ نیز تصمیم می‌گیرد، بدون صلاحدید وی هیچ کار مهمی که در زمینهٔ حکومت بر مؤمنین باشد صورت نمی‌پذیرد. [...] اما شاه که خداوند، زمام رعایا و اداره کشورش را به دست او سپرده است باید از زبان مجتهد وقت نیت و مشیت او را دریابد.»^(۱)

آیا شاه واقعاً به مجتهدان گوش می‌داده است؟ کمپفر جواب این پرسش را چنین داده است:

«اما درباره احترامی که شاه صفوی به مجتهد می‌گذارد این را می‌توان گفت که قسمت زیادی از آن متصنع است و در این کار، شاه پروای مردم را می‌کند زیر پیروی مردم از مجتهد تا بدان پایه است که شاه صلاح خود نمی‌داند به یکی از اصول غیر قابل تخطی دین تجاوز کند و یا در کار مملکت داری به کاری دست بزند که مجتهد ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام کند.»^(۲)

به هر حال، نمی‌توانیم بگوییم هر آنچه کمپفر و امثال وی گفته‌اند در سراسر دوره صفویه به یکسان وجود داشته است، اما می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که باور تفوق مجتهدین بر پادشاهان در میان مردم مسلمان، در نظر خود این مجتهدین و در عمل ظاهری پادشاهان این دوره، امری رایج بوده است. چیزی که به نظر می‌رسد در دوره‌های بعدی نیز وجود داشت و فقط در دورهٔ پهلوی بود که مورد معارضهٔ جدی قرار گرفت.

بنابراین، تلاش برخی از پژوهشگران که خواسته‌اند میزان قدرت دین در این دوره را،

بر اساس تحلیل میزان قدرت «صدر» یا سایر نهادهای دینی درون حکومت تحلیل کنند، کاملاً ناجا است. مریم میراحمدی بر اساس چنین تحلیلی نتیجه گرفته است که در دوره شاه عباس اول تمامی قدرت در دستان شاه بوده است چون وی حتی مقام «صدر» را نیز خود عهده‌دار شده بود.^(۱) در حالی که می‌دانیم مجتهدان بزرگی چون میرداماد و شیخ بهایی، در همین دوره، از قدرت زیادی برخوردار بوده‌اند. بنابراین تحلیل اساسی باید بر روی میزان قدرت مجتهدان در هر دوره قرار داده شود.

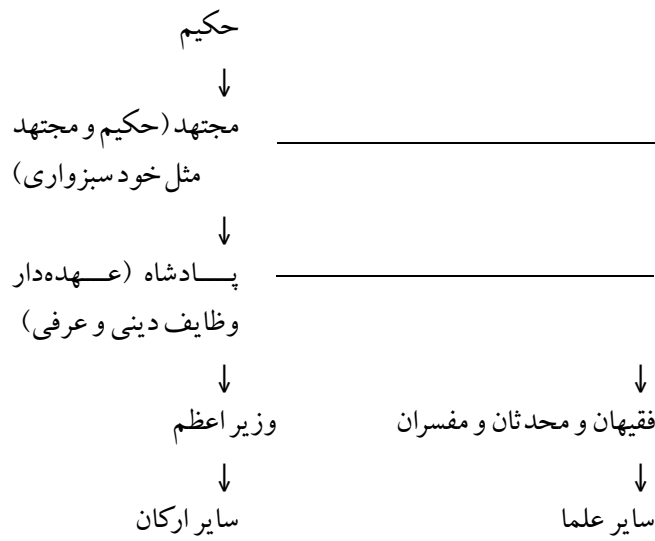
در پایان اشاره به این بحث مفید است که شاه پیوسته آزادی عملی در انتخاب مجتهدی که بر مبنای نظر او می‌توانست رفتار خود را توجیه کند داشت. بر همین اساس برخی اوقات در میان خود علما اختلافات شدیدی بروز می‌کرد و حتی علمای مخالف حکومت، علمایی را که با حکومت همکاری می‌کردند مورد طعن قرار می‌دادند.^(۲) در میان خود علمایی که با حکومت همکاری داشتند نیز می‌بینیم که در برخی موارد از تقرب به سلاطین نهی کرده‌اند و در مذمت علمای درباری، سخنانی آورده‌اند. همچون علامه مجلسی و یا محقق سبزواری و یا شیخ بهایی. ظاهراً اختلاف اینان در باب علل و عوامل نزدیکی به دربار بوده است که خود اینها به عنوان تکلیف شرعی، در جهت کمک به مردم و جلوگیری از ظلم، عمل می‌کرده‌اند و آنان که مورد مذمت قرار می‌گرفتند، از نظر اینان، به دنبال نام و نان بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

از آنچه تاکنون گفتیم این نتیجه حاصل شد که محقق سبزواری در این کتاب، از موضع یک حکیم و مجتهد، که اطاعت همه کس و از جمله پادشاه از او واجب است، سخن می‌گوید و دستوراتی به شاه عباس دوم می‌دهد. بر این اساس ساختار رابطه دین و دولت در اندیشه سبزواری در شکل زیر قابل نمایش است.

۱- مریم میراحمدی، دین و مذهب در عصر صفوی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲.

۲- همانند جریان محقق کرکی و قطیفی.



با این ذهنیت و موقعیت، سبزواری تلاش کرده است تا انجام اصلاحاتی را در سازمان سیاسی دولت صفوی پیشنهاد کند.